

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رمضانیاٲ: روزگی/دریوزگی (صیام/افطار؛ Fasting/Panhandling):

شادی روی آن که روضه رضوان به دو گندم بفروخت

**Enjoy the Joy of the one's Face
who Sold Paradise for two wheat-grains**

جمعه ۲۸ - ۰۹ - ۱۴۴۱؛ ۰۲ - ۰۳ - ۱۳۹۹؛ ۲۲ - ۰۵ - ۲۰۲۰

شادی روی آن که روضه رضوان به دو گندم بفروخت به طریق هوسی می آید

• حافظ:

هیچ کس نیست که درکوی تو اش کاری نیست هرکس آنجا به طریق هوسی می آید

• شیخ ابن عربی در "فصّ حکمت امامی در کلمه هارونی" می فرماید:

وَ حَقِّ الْهُوَى إِنَّ الْهُوَى سَبَبُ الْهُوَى
وَأَوْ لَا الْهُوَى فِي الْقَلْبِ مَا عُبِدَ الْهُوَى
قسم به حقّ هوی که هوی سبب هوی است
و اگر هوی در قلب نمی بود، عبادت نمی شد هوی

• در ذیل کلمه "الثوی"، در التحقيق فی کلمات القرآن الکریم (ج ۲، ص ۳۹، ترجمه) چنین آمده است:

و تحقیق آن است که "الثوی"، همان سان که دلالت دارد بر آن حرف "ثاء" و "یاء"، نزول و التصاق (چسبیدن) به زمین است، چنان که در "ثری" هست. پس، اقامت قیام در محلّ است به قصد سکونت و ادامه در آن، و "ثواء" نزول و سقوط و ادامه در نزول است. بنابراین، "ثوی": دلالت دارد دایم بر سقوط و هبوط و حقارت و ضعف و ابتلاء. (پایان نقل)

شادی روی آن که روضه رضوان به دو گندم بفروخت

پرتگاه انسان

• خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

"وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ" (۱۹: ۴۷ محمد) (و خدا می داند محل انقلاب شما و پرتگاه شما را)

• امیرالمؤمنین به فرزندش امام حسن- علیهما السلام سفارش می فرماید (نامه ۳۱، نهج البلاغه):

... فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ وَ لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ وَ دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَ الْحِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ ... (پس، شایسته گردان پرتگاه خود را، و مفروش آخرتت را به دنیای خود، و رها کن سخن گفتن را درباره آنچه نمی شناسی و گفت و گوی را درباره آنچه بر عهدهات نیست)

شادی روی آن که روضه رضوان به دو گندم بفروخت

پرتگاه انسان

• ترجمه بخشی از سخنان هایدگر در ارتباط با هبوط، و پرتاب‌شدگی، و اضطراب:

۳۸. هبوط و پرتاب‌شدگی: پُرگویی، کنجکاوی، و ابهام تشخص می‌بخشد شیوه‌ایی را که دازاین در آن، به گونه‌ایی روزمره، "آن‌جا"ی خودش است، نبستگی بودن-در-جهان. به عنوان ویژگی‌هایی معین، آنها دم-دست (حاضر) نیستند در دازاین، بلکه مدد می‌رسانند به بر ساختن وجودش. در این‌ها، و در شیوه‌ایی که آنها به هم پیوسته هستند در وجودشان، گونه‌ایی اساسی از وجود آشکار می‌شود که تعلق دارد به هر روزگی؛ ما این را "هبوط" دازاین می‌نامیم.

این تعبیر بیانگر هیچ ارزش‌گذاری منفی‌ایی نیست، بلکه استفاده شده است برای اشاره بدان که دازاین نخست و اغلب همراه "جهان" مورد اهتمام خود است. این استغراق عمدتاً ویژگی گم‌شده-بودن در عمومیت "آنها" را دارد. دازاین، در وهله نخست، در حالی که دور افتاده است از خودش به عنوان احتمالی اصیل برای خود خودش بودن، هبوط کرده به درون جهان. "هبوط" به درون "جهان" یعنی غرق شدن در بودن-با-یک-دیگر، تا آنجا که این آخری با پُرگویی، کنجکاوی، و ابهام جهت بخشیده می‌شود.

شادی روی آن که روضه رضوان به دو گندم بفروخت

عروج / نزول

• حافظ:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

نه من از پرده تقوا به در افتادم و بس

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر

ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا

در مقامی که به یاد لب او می نوشند

عرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت

من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

سفله آن مست که باشد خبر از خویشتنش

هر که این آب خورد رخت به دریا فکنش

شادی روی آن که روضه رضوان به دو گندم بفروخت

عروج / نزول

• فروغی بسطامی :

یار اگر جلوه کند دادن جان این همه نیست
نکته‌ای هست در این پرده که عاشق داند
مگر از کوچه انصاف درآید یوسف
کوه کن تا به دل اندیشه شیرین دارد
از دو بینی بگذر تا به حقیقت بینی
چار تکبیر بزن زان که به بازار جهان
گر نهان عشوه چشم تو نگردد پیدا
اثر شست تو خون همه را ریخت به خاک
هیچکس ره به میان تو ز موی تو نبرد

عشق اگر خیمه زند ملک جهان این همه نیست
ور نه چشم و لب و رخسار و دهان این همه نیست
ور نه سرمایه سودا زدگان این همه نیست
گر به مژگان بکند کوه گران این همه نیست
که میان حرم و دیر مغان این همه نیست
بایع و مشتری و سود و زیان این همه نیست
فتنه‌انگیزی پیدا و نهان این همه نیست
ور نه در کش مکش تیر و کمان این همه نیست
با وجودی که ز مو تا به میان این همه نیست

شادی روی آن که روضه رضوان به دو گندم بفروخت

عروج / نزول

• فروغی بسطامی (ادامه) :

خود مگر روز جزا رخ بنمایی ورنه
تو ندانی نتوان نقش تو بستن به گمان
جام می نوش به یاد شه جمشید شعار
شاه دریا دل بخشنده ملک ناصر دین
آن چه من زان دهن تنگ، فروغی دیدم

• مولانا:

این دَهان بَرَبند تا بینی عیان
ای دَهان تو خود دَهانہی دوزخی

جلوہ حور و تماشای جنان این همه نیست
زان که در حوصلهٔ وهم و گمان این همه نیست
که مدار فلک و دور زمان این همه نیست
که بر همت او حاصل کان این همه نیست
کی توان گفت که تقریر زبان این همه نیست

چشم‌بندِ آن جهانِ حَلَق و دَهان
وی جهان تو بر مثالِ بَرزخی